



## تقریر درس خارج فقه الزکاة آیت الله اراکی دامت برکاته

| مقرر    | حجت الاسلام                                                          | قادر بریسم | جلسه | ۳۵ | تاریخ | ۱۴۰۳ / ۱۰ / ۰۸ |
|---------|----------------------------------------------------------------------|------------|------|----|-------|----------------|
| عنوان ۱ | فقه الزکاة الخاص                                                     |            |      |    |       |                |
| عنوان ۲ | زکات الأموال                                                         |            |      |    |       |                |
| عنوان ۳ | شرایط وجوب زکات الأموال                                              |            |      |    |       |                |
| عنوان ۴ | مسأله سوم عروه: عدم تأثیر مستی و بیهوشی در اثنای حول                 |            |      |    |       |                |
| عنوان ۵ | مسأله چهارم: عدم وجوب زکاة بر مولای عبد، در صورت قول به مالک شدن عبد |            |      |    |       |                |

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطيبين الطاهرين

### درآمد بحث

بحث ما در مسأله سوم از مسائلی بود که صاحب عروه رحمته در ذیل شرایط وجوب زکات آورده بود و آن اینکه:

«الأظهر وجوب الزكاة على المغمى عليه في أثناء الحول وكذا السكران ...»<sup>۱</sup>

گفتیم که نکته وجوب زکات یا وجوب سایر تکالیف بر سکران و بر مغما علیه و حتی نائم، البته بعد از زوال عذر، مثلاً اگر نائم از خواب بیدار شد یا مغما علیه از حالت اغما بیرون آمد، سکران از حالت سکر بیرون آمد که اینها اعذار عارضه هستند، نه اعذار ذاتی؛ یعنی موانعی هستند که از موانع عارضیه هستند و از موانع ذاتیه نیستند؛ مثل جنون و عدم بلوغ. جنون و عدم بلوغ از موانع ذاتیه هستند و جنون و عدم بلوغ چون ذاتاً مانع تکلیف دارند، لذا در موضوع تکلیف اخذ شده‌اند؛ یعنی اساساً تکالیف الهیه، وقتی می‌فرماید: «أقيموا الصلاة» و «أتوا الزكاة» و امثال این تکالیف به چه کسی خطاب متوجه است و موضوع این تکالیف کیست؟ عاقل و بالغ. موضوع این تکالیف آن کسی است که این دو عذر را ندارد، این دو عذر ذاتی را یا این دو مانع ذاتی را ندارند؛ یکی مانع جنون و دیگری مانع عدم بلوغ.

پرسشگر: ...

معظم له: بله، سکتۀ مغزی هم در حقیقت به شکلی ملحق به جنون می‌شود؛ یعنی ملحق به زوال عقل ذاتی می‌شود. سکتۀ مغزی نوعی زوال عقل ذاتی است. یعنی از قبیل سکر و از قبیل نوم نیست که زوال عقل، عرضی باشد. سؤال خوبی بود که معلوم بشود که ما یک نوع زوال عقل ذاتی دیگری غیر از جنون داریم، مثل همین کسانی که سالیان سال مبتلا به صدمه‌های مغزی می‌شوند. حالا اگر بعدها خدا به آنها عافیت داد و شفا پیدا کردند، به نظر ما صدمۀ مغزی قابلیت

۱. العروة الوثقى (للسيد اليزدي)؛ ج ۲، ص ۲۶۵.

تکلیف را منتفی می کند موضوعاً؛ یعنی مثل جنون است. به نظر ما، این نقص، عدم قدرت بالذات برای طرف به وجود می آورد، نه عدم قدرت عارضی. چون عدم قدرت بالذات به وجود می آورد، لذا طرف، موضوعاً از تکلیف خارج می شود؛ یعنی موضوع تکلیف نیست. وقتی موضوع تکلیف نبود، بعد هم قضا ندارد. مثلاً اگر بعد به هوش آمد، لازم نیست آن زمانی را که نماز نخوانده قضا کند. مثل مجنونی است که اگر فرض کنیم افاقه برای مجنون حاصل شد، قضا ندارد. یا غیر بالغی که بالغ شد، قضا ندارد. این درست، اما گاهی این چیزی که مانع از تکلیف می شود، عارضی است. یک مانع عرضی عارض شده و زائل می شود یا به اصطلاح موقتی است. مثل همین کسی که مست می شود، مثل کسی که اغماء موقت برایش عارض می شود یا کسی که خواب می رود؛ از اول وقت نماز تا آخر وقت نماز خواب بوده یا مثلاً کسی برای روزه از قبل از فجر خوابش برد و تا بعد از غروب از خواب بیدار شد. حالا این روزه را باید روزه بگیرد، قضا کند یا نباید قضا کند؟

**پرسشگر: ...**

**معظم له:** آرایمر هم از همین قبیل است؛ در حقیقت ذاتی است؛ یعنی یک نوع زوال عقل ذاتی است، نه زوال عقل عارضی. زوال عقل عارضی این است که مدت خیلی کوتاهی مشکل برایش پیدا می شود و از بین می رود. پس آرایمر هم زوال عقل ذاتی است. لذا، اگر عارضه ذاتی، اگر مشکل ذاتی به وجود آمد، اصلاً موضوع تکلیف نیست. از موضوع تکلیف خارج می شود و حکم مجنون پیدا می کند، لذا قضا هم ندارد. اگر بعد از وقت حالش خوب شد، لازم نیست قضا کند اما اگر در وقت، حالش خوب شد، البته باید نمازش را قبل از انتهای وقت بخواند. اگر قبل از وقت حالش خوب نشد؛ سالیان سال در بیهوشی بوده، بیهوشی به آن معنا که ضربه مغزی دیده و مغزش آسیب دیده. به هر حال این در آنجایی است که این عذر یا مانع از تعلق تکلیف، مانعی باشد که طرف را از موضوع تکلیف خارج کند. گاهی نه، گاهی عذر یا این مانع، مانع عارضی است. مانع عارضی، قدرت بر انجام تکلیف را منتفی می کند. یعنی درحالی که عذر دارد، اینطور نیست که این عذر او مانع توجه تکلیف باشد، ولی توان انجام تکلیف را ندارد. می گوییم که قدرت از این قبیل است. البته ما در این مبنا با میرزا و آقای خوئی رحمتهما الله و بعضی بزرگان اختلاف نظر داریم. که می گوییم قدرت، شرط در تکلیف نیست؛ بلکه قدرت، شرط در امتثال است. فلذا اگر مانعی برای کسی عارض بشود و او را از قدرت خارج کند و قدرت او را سلب کند، مثل اینکه فرض کنید که یک ظالمی دست و پای او را ببندد و نتواند کاری کند. حالا نسبت به نمازش می تواند با ایما و اشاره از عهده اش بر بیاید، اما فرض کنید که زکات در تمام یا بعضی از سال، این شخص در زندان بوده و نمی تواند زکات بدهد. در این مدت، دسترسی به مالش نداشته یا در بعضی از سال اغماء برایش حاصل شده، بردنش بیمارستان. اغماء هم که یک مانع عارضی است. روشن تر از همه نوم، همه این موانع عارضی هستند به نظر ما؛ یعنی قدرت بر انجام تکلیف را از طرف سلب می کند. از موضوع تکلیف خارج نمی شود. چرا؟ چون این مانع برای آنها، مانع ذاتی نیست؛ بلکه مانع عرضی است. عارض که رفع شد، قابلیت تعلق تکلیف هم دارند. چون مانع عارضی است، به اندازه خود مانع، خطاب تکلیف قید می خورد. در این مدتی که مانع بوده، خطاب تکلیف قید می خورد؛ اما اصل خطاب تکلیف که به هر حال به آن تعلق گرفته است. عاقل است و بالغ. یک مانع عارضی پیش آمده و این مانع عارضی او را از انجام قدرت تکلیف بازداشته است. قدرت تکلیف را از او گرفته است. اصل تکلیف به او تعلق گرفته است. مادامی که مانع، عارض بر او شده است، نمی تواند تکلیف را انجام دهد و معذور است. عذرش به اندازه همان مانع است. مادامی که در حالت اغماء، مادامی که در حالت سکر است، مادامی که در حالت نوم است، مادامی که در این حالت است،

این عروض مانع، مانع از ادای تکلیف و مانع از امتثال است. مانع از اصل تکلیف نیست. چون چنین است، اگر مانع برطرف شد، باید تکلیفش را انجام بدهد و چون مانع، مانع عارضی است، این موجب این نمی شود که تکلیف به او متوجه نشود. بنابراین اگر در اثنای حول، اغمائی بر او عارض شد، در اثنای حول، سگری بر او عارض شد، این سکر و اغما مانع از این نیست که وجوب ادامه پیدا کند، چون مانع از تعلق وجوب نیست. شرطی که ما در وجوب زکات داشتیم، این بود که وجوب زکات در تمام حول به او تعلق بگیرد و این در تمام حول تعلق گرفته است. مثل جنون در اثنای حول نیست. اگر در اثناء حول جنون عارضی برای او اتفاق افتاد، دیگر زکات به او تعلق نمی گیرد.

**پرسشگر: ...**

**معظم له:** وقتی قدرت ندارد خطاب، قبیح نیست؛ عقاب قبیح است. حالا ممکن است قادر نباشد. یک وقت عدم قدرت، عدم قدرت ذاتی است. یعنی ذاتاً قادر نیست. این عدم قدرت ذاتی برگشتش معمولاً به همان عقل و عدم بلوغ می شود. یعنی جنون، مجنون ذاتاً قابلیت تعلق تکلیف ندارد. نه به دلیل یک عارض. صبی، ذاتاً قابلیت تعلق تکلیف ندارد، نه به دلیل یک عارض. صبی ذاتش این است که اراده مستقل ندارد. مجنون اراده مستقل ندارد. اراده نمی تواند بکند. اما یک آدمی که دست و پایش را بسته اند، آدمی که در زندان است، چرا قابلیت تعلق تکلیف نداشته باشد؟ چنین شخصی مشکلی که دارد، این است که نمی تواند امتثال کند. گفتیم قدرت در فعل دخالت دارد، نه در اصل تکلیف. نمی تواند امتثال کند. اینکه می گوییم قدرت، شرط در امتثال است ثمره ای دارد. ثمره بسیار مهمی دارد. ثمره اش اینجا ظاهر می شود که اگر یک تکلیفی که الآن قدرت بر امتثالش ندارد، اما می تواند تحصیل قدرت کند. تکلیف، متوجه او شده است و می تواند تحصیل قدرت کند. اگر بتواند تحصیل قدرت کند، اینجا واجب است که تحصیل قدرت کند؛ چرا؟ چون تکلیف به او متوجه هست، درست است که قدرت ندارد؛ اما باید تحصیلش کند. این وجوب تحصیل قدرت ثمره این بحث است. اگر ما بگوییم چون به صرف قدرت نداشتن، تکلیف ندارد، مثلاً کسی را فرض کنید که قادر به ازاله منکر نیست، قدرت به ازاله منکر ندارد، حالا بگوییم این شخص چون قدرت ازاله منکر ندارد پس بنشیند در خانه و منکرات هرچه هستند انجام بگیرد. درحالی که می تواند تحصیل قدرت کند و از چند نفر کمک بگیرد و ازاله منکر کند. امر به معروف و نهی از منکر نمی تواند بکند، خب معلوم است ممکن است به تنهایی نتواند. اما می تواند تحصیل قدرت کند. تحصیل قدرت واجب است و اینجا ثمره اش پیدا می شود. به صرف اینکه بگوید من قادر بر امر به معروف نیستم، خیلی خوب قادر نیستی. اما تحصیل قدرت برای تو ممکن است یا نه؟ اگر امکان تحصیل قدرت هم نباشد، خب اینجا معذور است. اما اگر امکان تحصیل قدرت دارد و این کار را نکند معصیت کرده است. منظور اینکه اینجا ثمره اش ظاهر می شود و ثمره مهمی هم هست که ما قدرت را شرط در امتثال می دانیم، نه شرط در تعلق تکلیف. غیر قادر، عقل دارد، فهم دارد، شعور دارد، می تواند بفهمد که واجب شده برای او یا واجب نشده. قابلیت تعلق تکلیف دارد. منتها چون قدرت ندارد، در چنین جایی معذور از امتثال است. معذور از ادای تکلیف است.

در مانحن فیه هم اینگونه قائل می شویم که مغما علیه و سکران و نائم، این عدم قدرتشان ذاتی نیست؛ یا مانع برای اینها مانع ذاتی نیست؛ چون مانع عارضی است و ناشی از عدم قدرت در مادام العارض است. در این حالت تکلیف به آنها متوجه می شود. بنابراین اگر در اثنای حول نومی عارض شد، سگری عارض شد و اغمایی عارض شد، این حول را به هم نمی زند و مانع از تعلق وجوب زکات نیست. در سایر تکالیف هم همینطور، سکر و اغما و اینها مانع از وجوب قضا

نیست، مگر اینکه عرض کردیم اغمایی باشد که اغمای طویل المدة باشد که عرفاً گفته می شود این نقصی اصلی است. نقصی ذاتی شده و دیگر عارضی نیست. وقتی عارضی است که موقتی باشد. اما اگر یک اغمای دراز مدتی است، این دیگر گفته نمی شود که این یک عارض موقتی است، یک مانع عارضی موقت است که در این حالت تکلیف به قضا هم ندارد. اما اغماء موقت، رفته بیمارستان که یک عملی انجام دهد، عمل دو ساعته، سه ساعته. خوب می گویند باید بیهوش بشوی. در حال اغما فرض کنید نمازش قضا شد، آیا بگوییم تکلیفی ندارد؟ اینجا باید نمازش را قضا کند. یا اگر اغمائش همه وقت صلاة را گرفت، اغمای هفت - هشت ساعته بود به طوری که از اول وقت صلات تا آخر وقت صلات مغمی علیه بود، اینجا ما نمی گوییم نماز بر او واجب نیست و قضا لازم نیست. بعضیها این گونه قائل هستند و حتی در مورد نوم هم چنین احتمالی می دهند که اگر کسی از اول وقت تا آخر وقت نائم بود، پس اصلاً تکلیفی ندارد. قضا بر او واجب نیست. خیر، ما می گوییم همانطوری که در نائم، اگر از اول وقت تا آخر وقت نائم بود، قضا بر او واجب است، چون اینجا این نوع مانع، عارضی است و چون عارضی است، یعنی قدرت بر امتثال ندارد. نه اینکه قابلیت تعلق خطاب نداشته باشد. چون عارض است. چون مانع، مانع عارضی است، پس تعلق تکلیف به او می شود، ولو قبل الوقت. و این را هم گفتیم که وقت، شرط الفعل است، نه شرط الوجوب. لذا در مقدمات مفوته گفته ایم که، احتیاج نداریم که بگوییم مقدمات مفوته مثلاً چون مفوته هستند، واجب اند. نه، مقدمات واجب می شوند قبل الوقت. به دلیل اینکه تکلیف مقید به وقت نیست. ما در محل خودش بحث کردیم و گفتیم که وقت، قدرت و امثال این ها، همه اینها از قیود فعل اند، از شروط واجب اند، نه از شروط وجوب. پس این آقایی که الآن همه وقت، مثلاً فرض کنید که مغما علیه بوده، تکلیف به او تعلق گرفته، قبل از وقت هم به او تعلق گرفته است. «أقم الصلاة» به او تعلق گرفته، «أتوا الزكاة» به او تعلق گرفته، همه اینها به او تعلق گرفته است. مادامی که در حال اغماء بود، معذور بود. حالا که از حالت اغما در آمده، دیگر معذور نیست. قضا را که می تواند انجام بدهد، «اقض ما فات كما فات» شاملش می شود.

### مسألة چهارم عروه

مسألة چهارم را هم مطرح می کنیم که بحث کرده بودیم قبلاً و چندان از ما وقتی نمی گیرد. مسألة چهارم این است که: «كما لا تجب الزكاة على العبد كذا لا تجب على سيده فيما ملكه على المختار من كونه مالكا وأما على القول بعدم ملكه فيجب عليه مع التمكن العرفي من التصرف فيه»؛

ما قبلاً بحث کردیم و گفتیم عبد، مالک می شود، منتها مالک بودنش مالک طولی است؛ یعنی در طول ملک مالک است. مالکیت مالک از او سلب نمی شود؛ اما مالک می شود. خب، اگر گفتیم عبد مالک می شود، دیگر این زکات بر سیدش واجب نیست که زکات مال عبد را بدهد، چون ملک خود عبد است. دیگر بر سید، یعنی مولا، واجب نیست که زکات مال عبد را بدهد. اگر قائل شدیم به اینکه عبد خودش مالک است. اگر گفتیم مانع از تعلق وجوب زکات نیست، این تکلیفی است که بر سید دیگر عارض و متوجه نمی شود. اما اگر گفتیم عبد، مالک نیست و عبد مالک نمی شود، پس آنچه عبد به دست می آورد از اموال، همه، ملک مالک است. پس مالکش باید زکاتش را بدهد؛ چون مالک است و

اگر حول بر مال گذشت و نصاب هم داشت، تجب الزکاة علی مالک؛ البتہ اگر تمکن از تصرف داشته باشد. اگر عبد، عبدی باشد که مال را برده به یک جایی که مالک امکان دسترسی ندارد، خیر. چون گفتیم تمکن از تصرف شرط وجوب تعلق زکات است.

بحث آینده در مسأله پنجم خواهد بود.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين